

اسرار مرداک ۵

فرزند شب

مورین مینگز

فرزام حبیبی اصفهانی

این کتاب برگردانی از:

**MURDOCH
MYSTERIES**

Night's Child

سرشناسنامه	جینگز، مورین
عنوان و نام پدیدآور	Jennings Maureen
مشخصات نشر	فرزند شب/ مورین جینگز؛ [مترجم] فرزاد حبیبی اصفهانی.
مشخصات ظاهری	تهران: آریابان، ۱۳۹۷.
فروست	: ۳۶۸ ص.
شابک	: اسرار مرداک؛ ۵.
وضعیت فهرست نویسی	: ۳۹۰۰۰۰ ریال ۵ - ۷۶ - ۷۱۹۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸
یادداشت	: فیبا.
موضوع	عنوان اصلی: Night's child: a Murdoch mysteries.C2010
موضوع	: داستان های کانادایی - قرن ۲۰م.
نوع افزوده	Canadian fiction - 20 th century:
رده بندی کنگ	: حبیبی اصفهانی، فرزاد، ۱۳۳۲ - مترجم.
رده بندی دی	۱۳۹۷ ف ۴ ج ۹ PR۹۱۹۹/۳/
شماره کتابشناسی	: ۸۱۳/۵۴
	: ۵۴۵۸۳



انتشاران آریابان

اسرار مرداک

فرزند شب

مورین جینگز

فرزاد حبیبی اصفهانی

امور هنری: آریابان گرافیک

شابک: ۵ - ۷۶ - ۷۱۹۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸

چاپ: اول زمستان ۱۳۹۷ تیراژ: ۳۰۰ نسخه

تهران - خیابان انقلاب - خیابان اردیبهشت - بن بست مبین - شماره ۸

تلفن: ۶۶۴۹۶۲۸۴ - ۶۶۴۱۳۰۳۱

نمبر: ۶۶۴۹۶۲۸۵

www.aryaban.org

بهاء ۳۹۰۰۰ تومان

پیش گفتار

آن حتر که هستی به اندازه‌ی سر سوزنی لئونارد سیمز^۱ که حبله‌گر و کینه‌توز بود را دوست داشت. از هر فرصتی برای خالی کردن جیب او استفاده می‌کرد و با وجود تصمیمی که گرفته بود، گهگاهی دست از گریختن برمی‌داشت و آن‌گاه، لئونارد سیمز پیروزمندانه به او می‌خندید.

تواز خانواده‌ای بی‌اصول و نصب و تنبل هستی. این را از رفتار متوجه می‌شوم. هیچ‌کس پیدا نمی‌شد که از این رقیب آن مرد سخت‌گیر و بی‌رحم حمایت کند، یا شاید هم اصلاً اهمیتی به این موضوع نمی‌داد که این یکی می‌توانست واقع بینانه‌تر باشد و او به بی‌توجهی دیگران عادت کرده بود. بناد این هنگامی که دریافت لئونارد سیمز مرده، ابتدا خوشحال شد.

اندیشید: «حقش بود»

وقتی جسدش را افتاده روی سینه، در دریاچه‌ی یخ‌زده پیدا کردند، او نیز مجبور شد همراه‌شان برود. آن‌ها نیاز به یک کالسکه داشتند که به آن‌ها بربوند و ابتدا هیچ‌کس حاضر نشد کالسکه‌اش را در اختیار آن‌ها بگذارد، زیرا هم دیر وقت بود، هم برف شدیدی باریده بود و باد تندی هم می‌وزید.

کالسکه‌چی اصلاً دلش نمی‌خواست آن‌ها را سوار کند. گفت که اسبش خسته است و باید آن جانور را به اصطبلش برگرداند.

این دخترک بیچاره باید عمه‌ی پیرش را ببیند که نزدیک ساحل زندگی می‌کند. نمی‌توانی ببینی که چه قدر آزرده خاطر است؟ انسانیت هم خوب چیست!

اینه تنها هنگامی کالسکه‌چی رضایت داد که دو برابر میزان معمول به او پول پرداخت کند.

آن‌ها حتی به خودشان زحمت ندادند که به آن دختر بگویند که چه کار می‌کنند و البته از این چیزی نپرسید. پس از رفتن کالسکه‌چی، او ناگزیر بود آن‌جا نشسته و در حالی که تنها پالتویی نازک بر تن داشت و از شدت سرما مانند بید می‌لرزید، به مراقبت کردن و دیده‌بانی ادامه دهد. به شدت ترسیده بود و با تمام وجود می‌گریست. اما آن در مرد در میان برف و بوران از نظر ناپدید می‌شدند، هیچ کس نبود صدای ناله‌اش را بشنود.

جسد را روی سینه تا جایی روی دریا چای بریده از یخ کشیدند که از ساحل دیده نشود و همان‌جا زیر کپه‌ای برف رهاش کردند. این کار تقریباً ده دقیقه طول کشید. سپس در حالی که از میان توده‌ی برفی به ساحل باز می‌گشتند که تا زانویشان را می‌پوشاند، لحظه‌ای دست از یخ برنداشتند و به خاطر شرایط جوی، زمین و زمان را نفرین می‌کردند.

مهم نیست. هنگامی که برف‌ها آب شوند، آن جسد لعنتی هم در اعماق دریا فرو می‌رود. خدا حافظ سیمز.

و در حالی که می‌خندیدند، از آن‌جا رفتند.